

به بانوی پُرتوان و شکيبا، مادر لطفی

ای مادران...

سیمین بهبهانی

سیمین بهبهانی می نویسد :

« دو هفته پیش به مجمع مادران دعوت شدم. انجمنی است از مادرانی که فرزندانشان به علت داشتن عقاید سیاسی اعدام شده اند .

مادر انوشیروان لطفی این مجمع را اداره می کند و هر چند ماه یک بار مادران این قربانیان را گرد هم می آورد و یادی و سخنی از این ناکامان به میان می آورد .

پیش از انقلاب هم از این قربانیان داشتیم و بعد از انقلاب در دو مقطع شمار این قربانیان به حد وحشت انگیزی رسید:

یکی در اردیبهشت ۱۳۶۰ و دیگری در پانیز ۱۳۶۷ .

کمترین رقمی را که کارشناسان و آمارگران برآورد کرده اند قریب پنج هزار نفر است .

در دعوتی که داشتم شعری برای این مادران خواندم که در باره انفجار یک بند از زندان اوین بود که زندانیان سیاسی را در بر گرفته بود و همه سوختند و خاکستر شدند.

من آن شب از پنجره آپارتمان پسرم که در منطقه نزدیک به زندان اوین بود شاهد شعله های آتش که آسمان را می لیسیدند بودم. البته در این لحظات نمی دانستم که آتشسوزی در کجا و چرا و چگونه است و بعد ها دانستم و شعری راکه برای شما می فرستم و البته در مجموعه اشعارم چاپ نشده است، سرودم.

این شعر را در جلسه مادران خواندم که کاملاً "مناسبت داشت." پانزده خرداد ۱۳۸۶



آتش به زندان افتاد -
ای داد از آن شب، ای داد!
ابلیس می زد فریاد:
«های ای نرون، روحت شاد!»

صد نaron، قیراندود،
از دود، پیچان میشد؛
صد بید بُن، خون آلود،
از شعله ، رقصان، می زاد



دیوانه آتش افروخت
وان خیل زندانی سوخت؛
خاکستر از آنان کو
تا سوی ما آرد باد؟



سنگی نه و گوری نه،
اوراق مسطوری نه،
نام و نشان از آنان
دیگر که دارد در یاد؟

نه، نه! که آنان پاکند،
روشنگر افلاکند:
هر اختری از آنان
هر شب خبر خواهد داد.



سخت است، سخت، اما من
دائم که فردا دشمن
پا تا به سر خواهد سوخت
در آتش این بیداد.

ای مادران! دستادست،
شورنده، صف باید بست
تا دل بترکد از دیو،
فریاد! باهم فریاد...!

سیمین بهبهانی

پاییز ۱۳۶۷

منبع : عصر نو